



UNITED COLORS  
OF BENETTON.

# امپریالیسم فرهنگی و رسانه

مهرداد خامنه‌ای





تصویر روی جلد: تبلیغ برند تولید پوشاک «بنتون» با لباس‌های سرباز کشته شده در جنگ بوسنی

# امپریالیسم فرهنگی و رسانه

مهرداد خامنه‌ای

از فصلنامه «تئاتر امروز»  
گروه تئاتر اگزیت  
سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۴۰۰





امپریالیسم فرهنگی تلاشی است برای سلطه یک فرهنگ قدرتمند، یک یا چند کشور هم‌پیمان با منافع مشترک، یک یا چند نهاد که ابزار سلطه را به صورت انحصاری در اختیار دارند بر دیگر فرهنگ‌ها، کشورها و دیدگاه‌ها که از قدرت کمتری بهره‌مند هستند.

امپریالیسم فرهنگی فرزند همان آخرین مرحله سرمایه‌داری است که برای خدمت به منافع آن سنگ‌چین‌های لازم را در استراتژی و تاکتیک‌اش کنار هم می‌گذارد. سلطه فرهنگی در بسیاری موارد بولدوزری است هم‌پای سلطه اقتصادی که با سلاح سیاست به پیش می‌راند.

بحث «امپریالیسم فرهنگی» در دهه شصت میلادی با اوج‌گیری جنبش‌های اجتماعی و استقلال کشورهای پسااستعماری و تلاش برای بیرون آمدن از چنگال استعمارگران پررنگ شد و از گفتمان‌های مهم جریان‌های چپ و مارکسیست‌های انقلابی آن دوران بود. اما ریشه این بحث به درازای کل تاریخ بشریت گسترده است.

به تعبیر اولیور بوید - بارت، یکی از نظریه‌پردازان این عرصه، یکی از راه‌های سلطه فرهنگی یکسان‌سازی شیوه‌های اجتماعی است که توسط قوی‌تر در موجودیت ضعیف‌تر اعمال می‌شود.

این مفهوم با هژمونی قرابت دارد و این که ثبات در شرایط نابرابری اجتماعی نه لزوماً با زور، بلکه با جلب رضایت توده‌ها و با همدستی رهبران بومی آنها از طریق متقاعد کردن و تبلیغات حاصل می‌شود و این توهم را پدید می‌آورد که آنها خود هر آنچه که هست را انتخاب کرده‌اند اما در واقعیت چنین انتخابی وجود ندارد. تحلیل امپریالیسم فرهنگی مفاهیم امپریالیسم رسانه‌ای را با ارجاع به رسانه‌های چاپی، الکترونیکی و دیجیتال و صنعتی شدن تولید، توزیع، محتوا و انباشت سرمایه در آنها در برمی‌گیرد؛ همچنین معانی فرهنگی که رسانه‌ها در مخاطبان و فرهنگ آنها برمی‌انگیزند. تعامل مخاطبان و رسانه‌ها در بازنمایی موضوعات، افراد و ایده‌ها و روابط بین شرکت‌های رسانه‌ای و دیگر مراکز قدرت در بازتولید و شکل دادن به سیستم‌های اجتماعی نیز همه در این محدوده هستند.

رسانه‌ها به طور منطقی به عنوان اجزای مهم امپریالیسم فرهنگی در نوک هرم فرهنگ سلطه قرار دارند و از این رو انحصار آنها و استفاده یک سویه و مونوپل در انتقال مفاهیم از ضروریات استراتژیک آن است.

اما در قرن بیست و یک ما با انقلاب اطلاعاتی و ورود اینترنت به زندگی روزمره مردم روبرو می‌شویم و از همین دوران انحصار رسانه‌ای امپریالیسم و دوران تکتازی آن به شدت مورد حمله قرار می‌گیرد. ویکی‌لیکس نمونه برجسته این عصر است و البته حمله متقابل امپریالیسم به بنیانگذار آن، جولیان آسانژ، خود نشانی از شدت ضربه‌پذیری و ضعف آن است.

از آنجا که سرمایه‌داری در یافتن داروهای گوناگون برای درمان روند اضمحلال خود از جنگ و ملی‌گرایی گرفته تا تئوری رویای آمریکایی تجربه‌ای دوپست‌ساله دارد، برای این درد رسانه‌ای خود نیز دائماً به دنبال درمان است که گرانیگاه آن بر محور تحمیق مردم می‌چرخد.

در ظاهری آراسته، مردم‌پسند و با چهره‌ای انسانی خود را نماینده دموکراسی و جامعه چندصدایی جا می‌زند و در همین بین تنها صداهایی را در رسانه او می‌شنویم که به نفع او یا منافع استراتژیکش است.

برای این که قدری از فضای نظری بیرون بیاییم و به نمونه‌های ملموس‌تری دسترسی پیدا کنیم به بی‌بی‌سی فارسی و بخش فرهنگی آن رجوع کنیم. در برنامه‌های فرهنگی آن همواره نام‌هایی مشخص را

می‌بینیم که عمدتاً از بدنه ساختار سرکوب نظام موجود در ایران هستند، چاشنی آزادی بیان آنها نیز افرادی دستچین شده و مشخص است و برای آنکس که در ایران زندگی می‌کند پر واضح است که این دستچین‌شدگان چقدر از فضای واقعی کشور و مردم فاصله دارند. فرهنگ و مقاومت فرهنگی آنها در چه لایه‌های اجتماعی و تا چه عمقی شکل می‌گیرد و آنها چه ویتیرینی از آن برای مخاطبان خود می‌سازند. بی‌بی‌سی نه از فرهنگ مقاومت مردم ایران بلکه از ویتیرین رسمی فرهنگ حاکمیت سرکوبگر ایران حرف می‌زند و نه چیزی بیشتر. اگر در این بین چیزی فراتر از این دیدگاه رسمی خود می‌گوید نیز حتماً جایی در چهارچوب و پازل فرهنگ سلطه او جای می‌گیرد و گرنه نمی‌گفت.

گاهی وقاحت را به جایی می‌رساند که مضحک می‌شود. مثلاً خبرنگارش در نروژ بر روی نمایش‌های روی صحنه در تهران نقد تئاتر می‌نویسد و آن خبرنگار کسی نیست جز بازیگری که در جشنواره تئاتر فجر قبل از مهاجرت جایزه گرفته است. مخاطب ناآگاه طرفدار تئاتر نیز لابد چنین نقدی را باید جدی بگیرد چون در بی‌بی‌سی منتشر شده است پس او بر هر لایه‌ی فرهنگی ما احاطه دارد و صاحب‌نظر است. در این میان بده‌بستانی صورت می‌گیرد؛ «غول رسانه‌ای» به منتقد مزبور «اعتبار» می‌بخشد و در مقابل استفاده‌ی مورد نظر خود را از او می‌کند.

این کاریکاتور به ما نشان می‌دهد که رسانه‌های امپریالیستی تا چه میزان بی‌محتوا هستند ولی ظاهری غلط‌انداز دارند و با این حربه مخاطب جمع می‌کنند. همین «مخاطب داشتن» تله‌ای است که بسیاری در آن می‌افتند و با تن دادن به این همکاری، هیزم به آتش او می‌اندازند. هر کدام از رسانه‌های فرهنگ سلطه به نوع خود با اندکی تفاوت عمل می‌کنند، از «من و تو» تا «ایران اینترنشنال» اما همه با هدفی کم‌وبیش مشترک.

اما واقعیت اجتماع ما چیست؟

مردم بدون کمک رسانه‌های امپریالیستی برای حقوق خود دست به اعتصابات سراسری پی‌درپی می‌زنند و در عصر انقلاب ارتباطات، رسانه خود را به وجود آورده‌اند. آیا هزاران معلمی که در اقصی نقاط کشور به صورت هم‌زمان سازماندهی می‌شوند از «آزادی» رسانه‌های امپریالیستی استفاده می‌کنند؟ آیا صدای جنبش پرشکوه مردم ایران برای نان، برای آزادی و حقوق انسانی تنها با کمک این رسانه‌های دست راستی اطلاع‌رسانی می‌شود؟ جواب قطعاً نه است. مردم ما امروز رسانه‌های مستقل خود را در دل همین جامعه سرکوب شده و خفقان‌زده به وجود آورده‌اند و هر خبری را به راحتی در بین خود نشر می‌دهند. با مدد گرفتن از انقلاب ارتباطی عصر خود، روزی نیست که به بحث و تبادل نظر در مورد مشکلات، راه‌حل‌ها و چشم‌اندازها به صورت عمومی، گسترده و آزاد نپردازند. بله، گفتم «آزاد». آزاد در زیر بال خفاشان شب که هر دم خبر از دستگیری یکی از این شب‌ستیزان را می‌شنویم. چرا که آزادی حقی است که به افراد داده نمی‌شود بلکه تنها می‌توان آن را از آنها گرفت.

بخش بزرگ و آگاه این مردم ممکن است تحلیل کلاسیک امپریالیسم را از کتاب‌های لنین استخراج نکرده باشند و ابزارهای آن چون «رسانه» و «هژمونی» را از زبان این یا آن متفکر و نظریه‌پرداز جهان نخوانده باشند، اما آن را سال‌ها است که با پوست و گوشت خود حس کرده‌اند. از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، تا شکست انقلاب ۵۷، تا جنگ ضد خلقی، تا تحریم‌ها، تا سکوت در برابر سرکوب و قتل هزاران نفر از فرزندان‌شان و هم‌زمان بده‌بستان‌های تجاری همین امپریالیسم با عاملین سرکوب‌ها بر روی گرده همین مردم. شعار «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم» و «دادخواهی» فقط به حاکمیت باز نمی‌گردد، سر دیگر آن امپریالیسم نیز هست. سر خم کردن در مقابل امپریالیسم درست روی دیگر همان سیاست اصلاح‌طلبی و رفرمیستی در داخل کشور است که بوی تعفنش چنان بالا زده که خود اصلاح‌طلبان نیز ماسک بر صورت کشیده‌اند؛ همان



سیاست «می‌رویم و از داخل تغییر به وجود می‌آوریم». وقتی نوچه‌های امپریالیسم در داخل کشور این سیاست را بر روی نوک انگشت کوچک و به نفع خود می‌چرخاند، آیا واقعا می‌توان بر این باور بود که گفتار پیر استعمار بی‌دلیل به کسی تریبون بدهد؟ و هیچ استراتژی خاصی ندارد و هیچ نفعی در برجسته کردن یک صدا و چند صدا به انتخاب خود و نادیده گرفتن هزاران صدای دیگر ندارد؟ از سوی دیگر اتفاقا همین ترفند امپریالیسم رسانه‌ای، ملاک روشنی برای توده‌ی مردم شده است؛ همه آن چهره‌ها و صداهایی که در پشت تریبون این جریان‌ها قرار می‌گیرند، به نوعی از سوی مردم زیر سؤال می‌روند و برچسب آن رسانه‌ها را می‌خورند. همان‌طور که برخی افراد دیگر در داخل کشور برچسب حضور در صداوسیما را می‌خورند.

به همین دلیل است که مردم رسانه خود را ابداع کرده‌اند و حتی موسیقی خود را چون نوای توماج صالحی در آن گوش می‌دهند، شعر خود را می‌خوانند، فیلم خود را می‌بینند، بحث و تبادل نظر و میزگرد خود را برپا می‌کنند، تشکل‌های خود را سازماندهی می‌کنند، اعتراضات خود را هم‌رسانی می‌کنند و نیروی زلال چپ در کنار همین مردم و با آنها نفس می‌کشد و تلاش می‌کند تا سهم خود را بر روی این سفره بگذارد. سهم نیروی چپ بر این سفره در نبرد با سلطه امپریالیسم فرهنگی و رسانه‌ای - گر چه کم توان از نظر مالی - استفاده از آن نیروی درونی همیشگی‌اش و همبستگی یارانش در ساختن سنگ‌چین‌هایی است به سوی فردای روشن. تنها راه برای پیش‌بینی آینده ساختن آن است. همان‌گونه که جلیل انفرادی در سال ۱۳۴۳ بر فراز قلعه‌ی توچال وقتی اولین پناهگاه سندیکای کارگران فلزکار مکانیک را ساختند، خواند:

اگر در شهر

از داشتن سرپناه محرومیم

اگر در کارخانه

هستی‌مان را می‌گذاریم

امروز

آشیانه‌ی محقرمان را

بر فراز قلعه‌ی بلند البرز بنا می‌کنیم

و فردا

پرچم پیروزی‌مان را

بر بلندترین بلندی جهان.

۱۹ بهمن ۱۴۰۰





قصة

قصة  
مصر